

بسمه تعالی

میزگرد با عنوان "تبیین وضعیت اجتماعی جامعه‌ی معاصر ایران"

مورخ: ۱۳۸۷/۰۲/۲۴

مدعوین میزگرد: جناب آقایان: دکتر جلائی‌پور، دکتر توسلی، و مهندس عبدی

تهیه و تنظیم: کمیته‌ی علمی - پژوهشی مؤسسه‌ی رحمان

دکتر جلائی‌پور:

مقدمه

در ارتباط با موضوع مشخص شده، تبیین وضعیت اجتماعی جامعه‌ی معاصر ایران، برابر معلومات و تجربیات اینجانب به چند طریق می‌توان وارد این بحث شد. (نگاه به جامعه از منظر آسیب‌های اجتماعی؛ از منظر فضای میانی یا مدنی - فضایی غیر از امور سیاسی، خانوادگی و اقتصادی است؛ از منظر شکاف‌های اجتماعی؛ از منظر نهادهای اجتماعی؛ از منظر همبستگی اجتماعی) ولی با توجه به اهداف این مؤسسه بهتر است از حیطه‌ی آسیب‌های اجتماعی وارد این بحث شوم.

قبل از شروع صحبت لازم است دو نکته را روشن کنم: ۱- در ایران در مورد آسیب‌ها و مشکلات اجتماعی در سطح **factual** و توصیفی مشکل وجود دارد، مثلاً جمعیت معتاد ایران ۲ تا ۵ میلیون برآورد شده است. به لحاظ آماری مثلاً دامنه‌ی ۲۰۰۰۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰۰۰۰ نفر قابل قبول است، ولی این میزان گستردگی دامنه (حدود ۳۰۰۰۰۰۰ نفر) نه قابل قبول که عجیب است. در مورد جمعیت زیر خط فقر از ۹ تا ۱۵ میلیون نفر، در مورد بیکاری از ۲/۵ تا ۵ میلیون نفر، و در مورد حاشیه‌نشینی از ۵ تا ۲۵ میلیون نفر آمار داده شده است. این آمارهای بسیار متفاوت در مورد یک مسأله نشان می‌دهد ما در سطح **factual** آمار و توصیف آسیب‌ها و معضلات جامعه را نداریم و این مسأله پژوهش‌ها را با مشکل روبرو می‌سازد. البته اگر کف همین آمارهای موجود را بگیریم باز وضع خطیری است. برای مثال اگر ما همان دو میلیون نفر را نیز در نظر بگیریم، باید به این سؤال پاسخ دهیم که چرا این تعداد معتاد داریم؟ چرا در مقایسه با کشور همسایه، ترکیه، که تازه نسبت به ما مدرن‌تر شده‌اند و تنش‌های ناشی از حرکت به سمت مدرنیسم به تبع بیشتر است، ما چهار تا پنج برابر بیشتر معتاد داریم، ظاهراً آنجا باید بیشتر به مواد مخدر پناه بیاورند، در صورتی که عکس آن را می‌بینیم. ۲- مشکل دیگر بعد نظری است. در تبیین‌های مقایسه‌ای است که ما می‌توانیم در خصوص وضعیت جامعه بحث کنیم و به این نتیجه برسیم که وضعیت حاد است یا نرمال؟ با این گونه تبیین‌هاست که می‌توان به این سؤال پاسخ داد که وضعیت ایران در مقایسه با کشورهای شبیه به آن مانند مالزی، اندونزی و ترکیه چگونه است؟ از این گونه تحلیل‌ها و تبیین‌های مقایسه‌ای بسیار کم داریم.

بحث حاضر نیز با وجود دو مشکل مزبور ارائه می‌شود، بنابراین بحثی باز، اجمالی، **tentative** و سردستی است. کسانی که درباره‌ی جامعه‌ی ایران خیلی قطعی صحبت می‌کنند باید پایه‌های بحث خود را به لحاظ **factual** و **analytical** روشن نمایند. اگر در زمینه‌ی آسیب‌های اجتماعی چند پژوهش نظری جا افتاده داشته باشیم و آن‌ها را تحلیل ثانوی می‌کردیم، بهتر می‌شد راجع به جامعه حرف زد. با این حال با توجه به اطلاعات و قرائن موجود ارزیابی من از آسیب‌های اجتماعی ایران به این قرار است:

بخش اول: ترتیب و اولویت آسیب‌های اجتماعی

اگر بخواهیم از منظر مسائل و آسیب‌های اجتماعی وضعیت جامعه‌ی معاصر ایران را بررسی نماییم، ترتیب و اولویت مسائل عبارت است از:

- ۱- **ضعف رعایت قواعد اخلاقی یا ضعف اعتماد** در اغلب سطوح روابط اجتماعی، چه در سطح روابط خانوادگی و چه دوستانه و چه روابط کاری و چه رابطه با حکومت.
- ۲- **فقر**، البته نسبت به مسأله‌ی اول من به مسأله‌ی فقر خوش‌بین‌ترم. من معتقدم با توجه به رشد دو برابری جمعیت، ایران در کاهش فقر موفق بوده است. طبق بررسی‌های موجود در اوایل انقلاب از هر ۱۰۰ نفر ۲۸-۲۷ نفر زیر خط فقر بوده‌اند، ولی الان به نسبت هر ۱۰۰ نفر ۱۱-۱۰ نفر زیر خط فقر هستند.
- ۳- **اعتیاد**، اگر همان حد پایین آمار اعلام شده در خصوص اعتیاد (۲.۵۰۰.۰۰۰ نفر) را در نظر بگیریم و این عدد را در ۴ یا ۵ نفر، متوسط تعداد اعضای خانواده، ضرب کنیم، آن‌گاه درمی‌یابیم حدود ده میلیون نفر در جامعه درگیر مسأله‌ی حاد و جانکاه عوارض اعتیاد هستند. وقتی در یک خانواده یک نفر معتاد باشد، زندگی تمام اعضای آن خانواده با مشکل و مصیبت مواجه می‌شود.
- ۴- **بیکاری** هم به لحاظ کمی، آمار ۴/۵ تا ۵ میلیون نفر بیکار بسیار زیاد است. و هم به لحاظ کیفی ما در بیشتر خانواده‌ها شاهد افراد تحصیل کرده‌ی بیکار هستیم و این خانواده را با مشکل جدی روبرو می‌کند. حتی اکثر ازدواج‌هایی که در طبقه متوسط انجام می‌شود با کمک ۹۰ درصدی خانواده‌ها صورت می‌پذیرد و خود جوانان به دلیل نداشتن کار قابل قبول نمی‌توانند از عهده‌ی هزینه‌های زندگی برآیند.
- ۵- **حاشیه‌نشینی** من حداقل معتقدم ۵ میلیون نفر حاشیه‌نشین حاد داریم که زیست‌فیزیکی و اجتماعی و روزانه آنها با بحران روبرو است که این جمعیت اگرچه خود معلول توسعه نیافتگی جامعه است ولی انتهای بعضی از آسیب‌های شهری به افرادی بر می‌گردد که در این مناطق زندگی می‌کنند.
- ۶- **تراکم انحرافات اجتماعی و تراکم فحشاء، دزدی، و جرم و جنایت**، که به نظر می‌سد تراکم آن از کشورهای مشابه مانند مالزی بیشتر است. آمار در این مورد نگران کننده است و به خصوص این که این جرایم در درون خانواده‌ها و فامیل‌ها در حال وقوع است. متأسفانه کمتر کار علمی نیز در این مورد انجام شده است. دنیای بیرون، منظورم دنیای اقتصاد است که حوزه‌ی منافع است، ولی دنیای خانواده ظاهراً باید امن‌ترین مکان باشد ولی وقوع این جرایم در خانواده‌ها در جریان است، ولی چون پژوهشی در این زمینه انجام نشده است، نمی‌توان قضاوت کرد که میزان آن چقدر از حد نرم گذشته است؟
- ۷- **تبعیض قومی و جنسیتی**، شواهد زیادی وجود دارد که مناطق اهل سنت به لحاظ امکانات توسعه‌ای درجه دوم هستند. در مورد تبعیض جنسیتی نیز این مسأله که خانم‌ها وارد عرصه‌ی عمومی شده‌اند ولی امکانات عرصه‌ی عمومی برای هر دو جنس یکسان نیست، از ساده‌ترین سطوح یعنی امکانات تفریحی و ورزشی تا اشتغال و حوزه‌های دیگر.
- ۸- **آسیب‌های دیگر** از جمله طلاق، زنان سرپرست خانوار بدون درآمد، کودکان بی‌سرپرست، فحشاء، و آسیب‌های مربوط به بدن (مثلاً تعداد افراد سیگاری در ایران به شدت در حال افزایش است، از دگر سو سیگار در خانواده‌ها مصرف می‌شود) چاقی، مصرف الکل و از این قبیل در حال تبدیل شدن به مشکل اجتماعی هستند. باید تأسف خورد آیا کشوری که این همه درآمد نفت دارد، کشوری که می‌خواهد مدیریت جهانی داشته باشد، نباید حداقل در سطح **factual** آمار قابل تکیه داشته باشد. حداقل کاری که می‌توان کرد این است که پژوهش‌هایی در زمینه‌ی آسیب‌های اجتماعی انجام پذیرد، بانک اطلاعاتی به وجود آید و مشخص شود که با چه برنامه‌ای قرار است تعداد و ابعاد آسیب‌های اجتماعی را کم کنیم؟

بخش دوم: در سطح تبیین آسیب‌های اجتماعی

در تحلیل‌های انجام شده عده‌ای مانند مهندس عبدی با توجه به شدت آسیب‌های اجتماعی در ایران خبر از فروپاشی اجتماعی در ایران می‌دهند. ولی من فروپاشی اجتماعی در ایران را قبول ندارم. در خصوص انسجام/فروپاشی اجتماعی می‌توان طیفی در نظر گرفت، که در یک طرف طیف حالت بهینه و وضعیت کامل انسجام

اجتماعی را داریم: یعنی تقسیم کار خوب شکل گرفته و سازمان‌دهی خوب جاافتاده است، فردیت اخلاقی شکل گرفته است، نهادهای میانه خوب کار می‌کنند، دولت خوب تعامل برقرار می‌کند و مسئولانه کار می‌کند و... سر دیگر طیف شاهد شرایط فروپاشیده‌ی نظام اجتماعی هستیم، هرج و مرج و زیر سؤال رفتن خیلی چیزها به خصوص مالکیت و امنیت تعداد زیادی از مردم از نشانه‌های اصلی فروپاشی نظام اجتماعی است.

حالا سؤال این است که ایران در کجای این طیف قرار دارد و چرا به نظر من نمی‌توان برای توضیح ایران از نظریه‌ی فروپاشی نظام اجتماعی استفاده کرد. در عین این که بدیهی است که ما در وضعیت کامل انسجام اجتماعی نیز قرار نداریم. به چند دلیل وضعیت ایران فعلی هرج و مرج نیست. **دلیل اول این که نهادهای کنترلی به کار خود ادامه می‌دهند. نهاد خانواده و نهاد دولت** قدرت کنترلی خود را از دست نداده‌اند. خصوصاً نهاد خانواده همچنان در جامعه قوی است. یک نظرسنجی در خصوص بررسی موقعیت حکومت‌ها در دنیا، اعلام کرده ۴۸ درصد مردم ایران گفته‌اند به دولت خود اعتماد دارند. **مذهب** یک نهاد کنترلی است، ممکن است جوانان نسبت به قبل کمتر در مساجد نماز بخوانند، ولی مساجد نسبت به حوزه‌ی خودشان کنترل دارند، اجازه‌ی هر کاری را نمی‌دهند، مثلاً گفته می‌شود ده‌ها هزار نفر از زنان در تهران معرض خودفروشی هستند ولی این افراد در محله‌ی خودشان اصلاً به چشم نمی‌آیند، به محض این که فاحشه بودن فردی در محله‌ای مشخص شود، او فوراً از آن محل می‌رود. بنابراین به دلیل کنترل اجتماعی موجود، نمی‌توانند در محله‌ی خودشان کار کنند و بنابراین پنهان فعالیت می‌نمایند. در مورد **نهادهای میانی** نیز می‌توان بحث کرد، درست است که نهادهای میانی در ایران ضعیف هستند، ولی باز هم به طور کامل از بین نرفته‌اند. مثلاً صنوف تا حدی مراقب یکدیگر هستند. «محافل» در بین اقدار اجتماعی ریشه‌دار است و وجه کنترلی دارند. لذا در ایران نهادهای کنترل اجتماعی به طور کامل از پا در نیامده‌اند. این اولین دلیل من است که ایران وارد مرحله‌ی فروپاشی اجتماعی نشده است.

دلیل دوم که نمی‌توان گفت در ایران فروپاشی اجتماعی رخ داده است، این است که **در ایران تعداد بسیار زیادی از مردم مالک شده‌اند.** وقتی مثلاً فردی مالک مغازه‌ای، قطعه زمینی است، یا قطعه باغی است، یا آپارتمانی است یا ماشینی است، می‌خواهد آن را نگه دارد و بنابراین دست به هر کاری نمی‌زند، در صورتی که در گذشته (۵۰-۴۰ سال پیش) تعداد افرادی که مالکیتی نداشتند و دست به هر کاری می‌زدند، قابل توجه بود. البته الان هم چنین افرادی هستند، ولی به خصوص در مناطق شهری این حس گسترده مالکیت به چشم می‌آید. مالکیت جلوی هرج و مرج را می‌گیرد. علت این که در دوران اصلاحات مردم معترض دست به هر کاری نمی‌زدند، این بود که مردم تا حدی ثروتمند شده بودند، نه ثروت به معنای طاغوتی، بلکه به این معنا که مالکیت گسترش پیدا کرده است.

دلایل دیگری که نمی‌توان اصطلاح فروپاشی اجتماعی را برای ایران به کار برد، این است که خود عواملی که آسیب‌ها را زیاد می‌کرد بعضی از آنها در حال کنترل شدن است و البته بعضی از آنها همچنان آسیب‌زا هستند. بنابراین انتظار می‌رود با کنترل شدن این عوامل، آسیب‌های اجتماعی کمتر شده و در طیف انسجام/فروپاشی به سمت انسجام حرکت نماییم. البته همان گونه که در سطور بعد می‌آید، برخی از این عوامل همچنان رهاست و برای کنترل آن‌ها هیچ برنامه‌ای وجود ندارد.

۱- مهمترین عامل رشد دو برابری جمعیت است، در یک فاصله‌ی زمانی کوتاه و بیست ساله جمعیت ایران دو برابر شده است. در برخی کشورهای غربی که با رشد سریع جمعیت در قرن ۱۹ مواجه بودند با آسیب‌های اجتماعی وخیم‌تری روبرو بودند. آقای فولادوند کتابی با عنوان "برج فرازان" ترجمه کرده است که مورخ برجسته‌ی آمریکایی نویسنده‌ی آن است. در این کتاب گفته شده است که وقتی جمعیت آمریکا در فاصله‌ی زمانی کوتاهی دو برابر شده، چه فجایعی رخ داده است. هدف آقای فولادوند از ترجمه‌ی این کتاب این موضوع عنوان شده است که وقتی جوامع با افزایش ناگهانی جمعیت روبرو می‌شوند، چه تجربه‌های بدی دارند. در ایران طی یک دوره ما افزایش دو برابری جمعیت داشتیم، ولی در حال حاضر این روند کنترل شده و سیر نزولی پیدا کرده است. این کنترل هم از

جانب دولت صورت می‌پذیرد و هم از طرف خود خانواده‌ها، چون زندگی کردن با بیش از دو بچه برای خانواده‌ها با انواع مشکلات روبرو است.

۲- عامل مهم دیگر که در گسترش آسیب‌ها بسیار مهم است (و من یکی از علل مؤثر رشد سرسام‌آور اعتیاد در ایران را با همین عامل می‌توانم تبیین کنم) **عمل آرمانی اما غیرواقع‌بینانه‌ی بزرگترین نهاد کشور، یعنی دولت**، است. در مورد اعتیاد علل زیادی برشمرده می‌شود، مثلاً گفته می‌شود چون ایران هم مرز افغانستان بوده، جمعیت معتاد آن زیاد شده است، با این حساب پس چرا پاکستان این همه معتاد ندارد؟ چرا آمار اعتیاد در خود افغانستان پائین‌تر از ماست؟ ولی چرا در ایران با رشد فزاینده‌ی جمعیت معتاد روبرو هستیم؟ پاسخ این است که ایران یک دولت به شدت شعاری داشته است. یعنی دولت که خود مهم‌ترین عامل کنترل نابسامانی‌ها است، روی هوا کار می‌کند. در دولت آقایان هاشمی و خاتمی مقداری شیب شعارگرایی پائین آمد، ولی در دولت کنونی دوباره شیب آن بالا رفته است. آن قدر شعاری عمل کرده‌ایم، که بعد از ۳۰ سال یک بانک آماری و اطلاعاتی در خصوص مهم‌ترین آسیب‌های اجتماعی نداریم. حتی روزنامه‌ها نمی‌توانند با دقت و متکی بر منابع مستقل آمار و ارقام را چاپ نمایند، چون جامعه دینی و آرمانی است! و دولت نمی‌خواهد آمار و ارقام مربوط به آسیب‌ها را ببیند.

۳- عامل دیگر **رشد فزاینده‌ی انتظارات** است. انتظارات که بالا می‌رود، اگر با امکانات موجود نتوان به آن جامعه‌ی عمل پوشاند، می‌تواند به آسیب‌های اجتماعی بیانجامد. خود انقلاب، انتظارات را فزاینده کرد و از سویی دیگر رشد فزاینده‌ی ارتباطات با در نظر گرفتن امکانات ارتباطی و جهانی شدن منجر به بالا رفتن انتظارات شد. مردم تمایل و انتظار دارند خیلی سریع به وضع خوب اقتصادی برسند، یکی از سریع‌ترین راه‌های آن کلک زدن است. در یک بررسی که من انجام دادم، حدود یک سوم کارمندان یکی از واحدهای اداره‌ی اقتصاد و دارایی بعد از ظهرها در استخدام شرکت‌هایی هستند که به این شرکت‌ها بگویند چه کار کنند که مالیات ندهند، یا کمتر مالیات بدهند!

۴- عامل دیگر **کند شدن فرایند توسعه** است. طبق سند چشم‌انداز رشد ۱۱-۷ درصدی پیش‌بینی شده بود، در حالی که رشد متوسط در شرایط کنونی ۵-۴ درصدی است. یعنی ما با اضافه کردن ثروت نتوانستیم بخشی از مشکلاتمان را حل کنیم. طبق گفته‌ی مرحوم آقای دکتر عظیمی ما به مرحله‌ای از توسعه رسیده‌ایم که دیگر مانند زمان رضاشاه توسعه تنها به دست دولت نیست که اگر کسی هم حرف زد، توی سرش بزند. به مرحله‌ای رسیده‌ایم که اتفاقاً اگر نهادهای مدنی با دولت همکاری نکنند، توسعه پیش نمی‌رود. ارزیابی اقتصادی ایشان این گونه است که کشور ما با ۸-۷ درصد توانش کار می‌کند. لذا یک جامعه‌ای که با این توان ضعیف کار می‌کند، نمی‌تواند خوب آسیب‌ها را مهار کند.

۵- عامل بعدی که حتی در دوران آقای هاشمی و دوران اصلاحات هم مهار نشد، این است که **هدف آموزش و پرورش به هیچ وجه تولید شهروند اخلاقی و مدنی نیست. هدفش در تئوری رشد شخصیتی است که «حافظ نظام» باشد**، در صورتی که باید از این نظام افرادی بیرون بیایند که بتوانند با یکدیگر زندگی کنند. افرادی که متنوع هستند: شیعه، سنی، پولدار، بی‌پول [و...]. آموزش و پرورش کشورهای غربی واقعاً تا کلاس نهم فقط همین را یاد می‌دهند که بچه‌ها چگونه همزیستی را یاد بگیرند. الان در مدارس ما آموزش مدنی داده نمی‌شود. آموزش مدنی متفاوت از آموزش دینی است (با هم ارتباط دارد ولی عین هم نیست)، لذا ما الان در کشورمان شاهد شیعیان متقی هستیم که نمی‌توانند زندگی مدنی خوبی داشته باشند. باید آموزش ببینند، همان‌طور که برای مهندس و پزشک شدن به آموزش نیاز است، چگونه زندگی کردن در شهر شلوغ نیز به آموزش نیاز دارد. در این زمینه آموزش و پرورش تولید شهروند مدنی ندارد. این مسأله‌ای است که به گونه‌ای به بحث بحران‌ها و آسیب‌ها متصل می‌شود. مثلاً بحران اخلاقی که عنوان شد، یک پایه‌ی آن برمی‌گردد به این که در آموزش و پرورش ما چنین مسائلی آموزش داده نمی‌شود. خانواده‌ها هم که با انواع مشکلات اقتصادی روبرو هستند و از توان تربیتی آنها کاسته شده است.

با در نظر گرفتن علل فوق، طبیعی است که قبول کنیم در شرایط کاملاً ارگانیک و سامان یافته نیستیم، در شرایط هرج و مرج و فروپاشیده‌ی اجتماعی نیز نیستیم. ظاهراً در میانه‌های طیف قرار داریم. مشخص کردن مکان جامعه‌ی معاصر ایران در این طیف کار نسبتاً سختی است.

پیشنهادات

ولی اگر عوامل برشمرده را در نظر بگیریم، که بعضی از آن‌ها در حال کنترل است و برخی همچنان رهاست، به طور کلی (و نه concrete) می‌توان راهکارهایی به این شرح برشمرد:

۱- از آنجا که همه چیز دست حکومت است، مهم‌ترین راه حل‌ها نیز باید از سوی حکومت به مرحله‌ی اجرا برسد. تا دوره‌ای کسانی که فکر اصلاحی داشتند، می‌توانستند از طریق کانال‌های انتخاباتی وارد دولت شوند، ولی الان این روند اصلاحی با موانع جدی روبرو شده است. ما دولتی داریم که به لحاظ دینی، اقتصادی، امنیتی و تبلیغی مستقل است، خیلی چیز عجیبی است. یعنی دولت در تمام سپهرها مستقل است. مراجع غیردولتی کجا و مراجعی که الان در حوزه‌ی علمیه از حکومت پول می‌گیرند، کجا؟ بنابراین وابستگی نهاد دین به حکومت به مرحله‌ای رسیده است که حکومت روی مرجعیت تأثیر مستقیم دارد. انحصاری بودن رادیو و تلویزیون نیز موقعیت استثنایی در اختیار دولت قرار می‌دهد. لذا مهم‌ترین کار باید تأکید بر اصلاح‌پذیر شدن حکومت که میراث انقلاب بزرگ اسلامی و امام خمینی است، باشد.

۲- در شرایط فعلی باز نباید از حوزه‌های میانی غفلت کرد. در حوزه‌های میانی نیز به دلیل فضای بی‌اعتمادی حاکم بر جامعه کاری که می‌توان کرد این است که نیروهای مدنی کاری کنند، که اعتماد ایجاد نمایند. مثالی که می‌توانم بزنم، کهریزک است. الان مردم میلیون میلیون به آسایشگاه کهریزک کمک می‌کنند. چرا؟ چون کادر هیئت مدیره توانسته اعتماد عمومی را جلب نماید، و با کشش سرمایه به سمت خود خدمات مناسبی را نیز ارائه کند، به گونه‌ای که جزء آرزوهای افراد سالمند طبقه‌ی متوسط رو به پائین است که در آسایشگاه کهریزک پذیرفته شوند. به لحاظ عملی باید صداقتی نشان داده شود تا دوباره و در فرصتی دیگر راه ارگانیک اصلاح فراهم شود تا از طریق انتخابات فرمان دولت را علاقمندان به اصلاح جامعه به دست بگیرند و بدون شعار و خالی‌بندی برای مهار معضلات جامعه کار کنند. من نمی‌خواهم بگویم این تنها کار است، ولی در کشوری که عظیم‌ترین نهاد آن دولت است، راه بنیادی همین‌ها است.

دکتر توسلی:

سؤال من همیشه این بوده که این پدیده‌ها از کجا ناشی می‌شود و چطور در یک دوره‌ی معینی همه‌ی این پدیده‌ها با یکدیگر ظاهر می‌شوند؟ مثلاً وقتی منحنی‌ها را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم در دوره‌ی معینی چند مشکل اجتماعی از جمله اعتیاد، جرایم، طلاق، فحشاء، بیکاری و ... با هم افزایش پیدا کرده‌اند. بنابراین می‌توان فرض کرد یک مسأله‌ی زیربنایی اجتماعی وجود دارد که ما تا آن را حل نکنیم، این مسائل نیز حل نمی‌شوند، چرا که این‌ها خود معلول‌اند، نه علت.

همان طور که دکتر جلائی‌پور اشاره کردند، سلسله مراتبی وجود دارد، ما یک مسأله‌ی اجتماعی داریم، یک بحران اجتماعی، و یک فروپاشی اجتماعی. نوع نگاه‌ها نیز از خوش‌بین‌ترین تا بدبین‌ترین وجود دارد. در نهایت خوش‌بین‌ها می‌گویند این‌ها مسائلی است که همه‌ی کشورها با آن روبرو هستند، مسائلی هستند که می‌آیند و می‌روند، تأثیر زیادی ندارند و عمومی‌اند. ولی می‌دانیم که اگر این مسائل رها شوند و افزایش پیدا کنند، به صورت بحران درمی‌آیند. بحران وقتی است که کمتر راه‌حلی برای برطرف کردن مسأله وجود دارد و به آسانی نمی‌توان برای آن راه‌حلی پیدا کرد. البته ممکن است مسائل خیلی ساده مانند ترافیک نیز به وضعیت بحرانی برسند. ولی باز

همه‌ی این مسائل برمی‌گردد به این که ساختار کلی جامعه چیست و به کدام سمت حرکت می‌کند. شاید این طرز فکر نیز کمی ایده‌آلیستی باشد که ما خود مسأله را ببینیم ولی اثرات دراز مدت یا ریشه‌های عمیقش را بیشتر مدنظر قرار دهیم.

به هر حال وضعیت جامعه‌ی ما به گونه‌ای است که کفه‌ی مشکلات اجتماعی آن سنگین شده است. برخلاف انتظار که پیش‌بینی می‌شد ظرف سی سال کم‌کم از مسائل بکاهیم و بحران‌ها را برطرف کنیم، اکنون به جایی رسیده‌ایم که وضعیت نگران‌کننده و دغدغه‌آور است. مطابق با میزان آزادی موجود این مشکلات به اطلاع عموم می‌رسد. در خارج از کشور که آزادی بیشتر است، وقتی گزارش مشکلات اجتماعی ایران را می‌خوانیم، وحشت می‌کنیم که چه خبر است؟ از این طرف هم کسانی هستند که می‌گویند مسأله‌ای وجود ندارد، همه چیز روبراه است و همه‌ی مسائل را حل خواهیم کرد.

به نظر من از انقلاب به بعد تضادها به طرز خاصی در جامعه افزایش پیدا کرده است، تضادهایی که دکتر جلائی‌پور نیز به آن اشاره کردند: تضادهای اخلاقی، تضادهای مدنی، تضاد در درون خانواده و... ظرفیت اخلاقی جامعه‌ای که ۷۰ میلیون جمعیت دارد و می‌دانیم تا ۲۰ سال آینده حداقل ۹۰ میلیون جمعیت خواهد داشت، چقدر است؟ آیا جامعه می‌تواند جوان‌ها، بیکارها و ... را تیمار کند؟ ما می‌دانیم که بر خلاف تصور به لحاظ اخلاقی پیشرفت زیادی نداشته‌ایم. نهایت می‌توانیم بگوئیم فرقی با گذشته نکرده‌ایم، ولی اگر کمی بدبین باشیم، می‌توان گفت وضعیت بدتر شده، مشکلات بیشتر شده و قانون‌گرایی و قانون‌مندی کمتر شده است. وقتی این تضاد اخلاقی وجود دارد، خودبخود باقی مسائل نیز به دنبالش می‌آید. بنابراین یک مسأله‌ی بنیادی مسأله‌ی اخلاقی است. اخلاق در حوزه‌ی جامعه‌شناسی عبارت از نصیحت و بحث‌های کلی نیست، اخلاق در جامعه‌شناسی یعنی زندگی اجتماعی منظم، یعنی ارتباط منظم با دیگران برقرار کردن. به عبارت دیگر تعریف اخلاق در جامعه‌شناسی با تعریف اخلاق در علم اخلاق و فلسفه فرق دارد. لذا اصل مسأله این است که افراد یکدیگر را بپذیرند، بتوانند با یکدیگر کنار بیایند، به یکدیگر کمک نمایند، که اگر این اتفاقات به صورت مثبت به وقوع پیوست، می‌شود سرمایه‌ی اجتماعی.

در قرن نوزدهم در فرانسه، در دوره‌ی دورکیم، نیز همین مسائل وجود داشته است. این مسائل جنبه‌ی آنومیک دارد، به این معنی که جامعه‌ی سنتی متزلزل شده، در مسیر گذار حرکت می‌کند. هنگامی که از حالت گذار خارج شد و به جامعه‌ی مدنی تبدیل شد، آن جامعه‌ی مدنی دیگر این مشکلات را نخواهد داشت. منتهی مشکل جامعه‌ی ما تضاد جامعه‌ی مدنی با جامعه‌ی دینی است. تضاد اخلاقی نیز ناشی از همین تضاد است. آیا جامعه‌ی دینی جامعه‌ی مدنی را قبول دارد؟ آیا جامعه‌ی مدنی دنباله‌ی جامعه‌ی دینی است؟ آیا جامعه‌ی مدنی که افراد از درون آماده‌ی زندگی دسته جمعی با یکدیگر باشند و در همان محدوده‌ی جامعه‌شناختی اخلاق اجتماعی را رعایت نمایند، در جامعه‌ی ما آینده‌ای دارد و ما باید منتظرش باشیم یا نه؟ اگر بین جامعه‌ی دینی و مدنی تضاد باشد، ما هیچ وقت به جامعه‌ی مدنی دست پیدا نمی‌کنیم، بنابراین نه تنها مرحله‌ی گذار طی نمی‌شود، بلکه دائماً به عقب برمی‌گردد. چشم‌انداز آینده چیست و باید منتظر چه جامعه‌ای باشیم؟

فرض کنیم جامعه‌ی مدنی بد باشد، اصلاً اسم آن را نمی‌آوریم و آن را کنار می‌گذاریم. آیا جامعه‌ی دینی ظرفیت و پتانسیل حل مسائل و بحران‌ها را دارد یا نه؟ پاسخ این است که جامعه‌ی دینی پتانسیل بالایی دارد، ولی به جامعه‌ی دینی هم باید مثبت نگاه کرد و هم منفی. اگر جامعه‌ی دینی در جهت صحیح حرکت کند، می‌تواند خیلی از مسائل را حل کند، اگر از ابتدای انقلاب به جای فرمالیسم دینی، ارزش‌های دینی رشد پیدا می‌کرد، تلویزیون به جای فرم، ارزش‌ها را بیان می‌کرد، و این ارزش‌ها بر جامعه حاکم می‌شد، بقیه‌ی جنبه‌های مثبت نیز به دنبال می‌آمد. در عمل ما می‌بینیم این طور نیست و دین با همه‌ی ظرفیتی که دارد به سمت فرمالیسم پیش رفته است و ما نتوانستیم از فرمالیسم تاریخی که درگیر آن هستیم، خارج شویم.

دوم جامعه‌ی دینی باید در مسیری قرار گیرد که با جامعه‌ی مدنی هماهنگی پیدا کند و یک جهت باشد، نه این که با آن تضاد پیدا کند و در مسیر مخالف آن قرار گیرد. تا زمانی که جامعه‌ی دینی به دلیل زاویه‌ی دید ما

دچار ضعف باشد، و در مقابل جامعه‌ی مدنی قرار بگیرد و به آن اجازه‌ی حرکت ندهد، با شرایطی که در دنیای امروزه به وجود آمده، مدام بر تضادها افزوده شده و مسائل به بحران تبدیل می‌شوند. به نظر من این موضوع مسأله‌ی بسیار حساسی است. به طور طبیعی تعداد تحصیل کرده‌های ما رو به افزایش است، حدود ۸۵ درصد جوانان (دختر و پسر) در سراسر جامعه در حد دیپلم درس می‌خوانند. این‌ها باید بتوانند در قالب یک جامعه‌ی مدنی جایگاه خود را پیدا کنند، هم جایگاه اقتصادی، هم جایگاه اجتماعی، هم جایگاه شغلی، هم جایگاه فراغت و هر چیز دیگر. ولی اگر این روال جلو برود و جوانان ما تحصیلات داشته باشند، ولی فکری بر آن‌ها حاکم باشد که با یک فکر عقلانی هماهنگی نداشته باشد، تضاد به وجود می‌آید، ما داریم به کجا می‌رویم؟ می‌توانیم همه‌ی مسائل را به امور غیبی اسناد دهیم؟ تریاک توده‌ها همین است که به افراد جامعه تزریق می‌شود.

بنابراین این تضادها باید حل شوند، اگر تضادهای موجود حل نشوند، دست همه بسته است، من جامعه‌شناس نمی‌توانم زیاد حرف بزنم، اقتصاددان نیز نمی‌تواند حرفش را بزند، همه‌ی امور به عوامل خاصی نسبت داده می‌شود که ما نمی‌توانیم رد پای آن را پیدا کنیم.

بنابراین مسائل چند گونه‌اند: یکی مسائلی که در جامعه‌ی در حال گذار ما رخ داده است، دیگری مسائلی که در سطح جهانی رخ داده است. اگر ما نتوانیم وسایلی برانگیزانیم که هم به آنچه که در جهان می‌گذرد و هم به آنچه که در درون ساختار جامعه‌ی ما می‌گذرد، جهت دهیم، آن‌ها را هماهنگ کنیم، در جهت مثبت سوق دهیم، و در کل نتوانیم به سمت یک جامعه‌ی ارگانیک و به هم پیوسته حرکت کنیم، در معرض خطرات زیادی قرار می‌گیریم. حال امروز بازار این مشکل داغ می‌شود، فردا مشکلی دیگر. همه‌ی این مشکلات از یک جا نشأت گرفته است، و دنباله‌ی یک مسیر است: **جامعه‌ی ما یک باره از یک جامعه‌ی سنتی روستایی به یک جامعه‌ی شهری وابسته به مسائل ارتباطات جمعی قدرتمند و توانمند تغییر پیدا کرده است، ولی درونش نتوانسته با این تغییرات و تحولات بیرونی هماهنگ شود**، در نتیجه مشکلات مختلف به وجود آمده است. اگر در جامعه‌ای به برنامه‌ریزی اعتقاد وجود نداشته باشد، مشکلات نه تنها حل نمی‌شوند، بلکه به وضعیت حاد و بحرانی می‌رسند. اگر به موقع برای این مشکلات برنامه‌ریزی می‌شد، امروز به این وضعیت حاد دچار نمی‌شدیم. مشکلات نباید به شکل فردی حل شوند، باید برای آن‌ها برنامه‌ریزی ساختاری شود. متأسفانه برایمان خوشایند نیست که مشکلات جامعه را ببینیم، نمی‌خواهیم قبول کنیم مشکلات ساختاری داریم و باید برای آن‌ها ساختاری برنامه‌ریزی کنیم، که اگر این امر اتفاق نیفتد، کارمان در آینده بسیار دشوارتر خواهد شد.

این مسائل را وقتی می‌توانیم حل کنیم، که یک جامعه‌ی مدنی حداقلی وجود داشته باشد. در یک جامعه‌ی مدنی حداقل کار این است که بتوان این بحث‌ها را مطرح کرد. ببینید همه‌ی کشورهای دنیا مشکل دارند، ولی روی مسائلمان بحث می‌کنند، گفت‌وگو می‌کنند، مسأله را زیر و رو می‌کنند، حتی با هم دعوا می‌کنند. در قدیم در حوزه‌های دینی هم وضعیت به همین گونه بوده است، ولی متأسفانه در کشور ما در حوزه‌ی آسیب‌های اجتماعی چنین فضایی وجود ندارد. شکل‌گیری جامعه‌ی مدنی سفارشی نیست، به پیش‌زمینه‌هایی نیاز دارد، باید محیط و فضایی به وجود آید که جامعه‌ی مدنی بتواند در آن محیط شکل بگیرد و رشد کند. **در یک جامعه‌ی مدنی بحث و گفت‌وگو می‌شود و ریشه‌های مسائل مورد بررسی قرار می‌گیرد تا بر مبنای آن بتوان برای مشکلات راه حل اتخاذ نمود.**

متأسفانه از اول انقلاب برای این که بگوئیم مرغ یک پا دارد، نوعی لجبازی به وجود آمده است. اولاً جامعه ناهمگن شده است، اصلاً روشنفکر و تحصیل کرده‌ی امروز برای خودش نقشی در جامعه نمی‌بیند، در محیط‌های روشنفکری به جای بحث در مورد مشکلات جامعه برای یکدیگر جُک تعریف می‌کنند و بدین وسیله حواس خود را از موضوع پرت می‌کنند تا مسائل اساسی مطرح نشود. جامعه‌ای که ۸۵ درصد تحصیل کرده، ۳ میلیون دانشجوی، زنان تحصیل کرده و بیش از ۱۰ میلیون تحصیل کرده‌ی سطح بالا داشته باشد، باید فونکسیون و کارکرد داشته باشد، ولی متأسفانه در جامعه‌ی ما این گونه نیست. کارکرد هم فقط کارکرد تکنیکی نیست، کارکرد روشنفکری است. هر کس

در دنیای امروز درس بخواند، یک وجه تکنیکی دارد، که متناسب با تحصیلاتش کارکرد معینی دارد، مثلاً پزشک می‌شود، معالجه می‌کند، مهندس می‌شود، نقشه می‌کشد، و... ولی از طرف دیگر هر تحصیل کرده یک فونکسیون روشنفکری دارد، می‌خواهد نیم‌نگاهی نیز به جامعه داشته باشد، مشکلات و مسائل اجتماعی‌اش را نیز بفهمد، در جامعه مشارکت داشته باشد و روابط متقابل برقرار کند، می‌خواهد فاصله‌ی میان دولت او از بین برود، و... از طرف دیگر روشنفکران در جامعه نمی‌توانند حرف بزنند. روشنفکر ما باید مراقب باشد بیشتر از کویپش حرف نزند، در لفافه حرف بزند که به این و آن گیر نکند و مشکلی ایجاد نشود، این نوع حرف زدن ابتر است.

بنابراین من راه‌حل این مشکلات اجتماعی را تا حدی که از حالت بحران در آید و به حالت نرمال نزدیک شود، مثل ترکیه در شکل‌گیری جامعه‌ی مدنی می‌بینم و تا وقتی که این جامعه‌ی مدنی شکل نگیرد، هر راهی را ببندیم، پنجره‌ی دیگری به سوی مشکلات اجتماعی باز می‌ماند. مشکلات نه تنها حل نمی‌شوند، بلکه به سوی بحرانی شدن پیش می‌روند. **اگر جامعه‌ی دینی بخواهد بر همه‌ی مسائل مسلط باشد، ولی نتواند تضادهای درون خودش را حل کند و از فرمالیسم به ارزش‌ها گذر کند، نمی‌تواند مشکلات اجتماعی را حل کند.** بنابراین با چنین برداشتی از دین که با جامعه‌ی مدنی ناسازگار است، نه تنها مشکلات بهبود پیدا نخواهد کرد، روز به روز بر آن‌ها افزوده خواهد شد، آن زمان است که ممکن است دچار فروپاشی شویم. شرایط کنونی اگر چه هنوز به مرز فروپاشی نرسیده است، ولی نرمال هم نیست، فشارهای زیادی در جامعه وجود دارد و ممکن است منفجر شود، یک شکل انقلاب است، شکل دیگری دگرگونی بسیار عمیق است، هیچ وقت جامعه، کسی را خبر نمی‌کند، ممکن است بحرانی نامرئی در زیربنای جامعه وجود داشته باشد، و ما نتوانیم زمان وقوع آن را پیش‌بینی کنیم.

بنابراین متأسفانه چشم‌انداز خوش‌بینانه‌ای در جامعه‌ی ایران وجود ندارد. دغدغه‌ی همگانی این است که فردا چه می‌شود؟ اوضاع و احوال به چه صورت در می‌آید؟ چطور می‌شود مشکلات را حل کرد؟ جواب خوش‌بینانه این است که هیچ کاری نکنیم و منتظر ظهور امام زمان (عج) باشیم، جواب بدبینانه‌ی آن نیز این است که داریم به سمت فروپاشی پیش می‌رویم. **مشکلات جنبه‌ی ساختاری دارند و راه حل آن نیز منفرد نیست، این‌طور نیست که بگوئیم می‌چسبیم به مسأله‌ی اعتیاد و آن را ریشه‌کن می‌کنیم، به مسأله‌ی طلاق می‌پردازیم و آن را حل می‌کنیم.** به این آسانی این مسائل حل نمی‌شوند زیرا ریشه‌های عمیقی دارد.

در کلاس‌های جامعه‌شناسی ما چیزی حدود ۲۶-۲۵ مسأله را لیست کرده بودیم:

- ۱- بیکاری، که البته از حالت مشکل اجتماعی خارج شده و به صورت بحران درآمده است. زیرا وقتی دورنما را می‌بینیم که ۹۰-۷۰ میلیون جمعیت، ۲۰ میلیون جوان، هر سال چندین میلیون نیروی کار تازه وارد بازار کار می‌شوند و هیچ برنامه‌ای برای افزایش کار و تولید وجود ندارد، ذره ذره مشکلات روی هم انباشته شده و در نهایت به بحران تبدیل می‌شود.
- ۲- فقط نمی‌توان روی آسیب‌ها بحث نمود، مسائل تولیدی و اقتصادی بسیار مهم هستند، موضوعاتی مانند کم‌کاری، عدم کارجویی و مسائلی از این قبیل.
- ۳- جامعه‌ی تک محصولی وابسته به نفت، ما نتوانستیم ظرف ۳۰ سال وابستگی‌مان به پول نفت را کم کنیم، وقتی پول سرشار ناشی از فروش نفت سرازیر می‌شود، کسی نیاز نمی‌بیند کار کند.
- ۴- در حال حاضر در جامعه‌ی ما فعالیت‌های تولیدی متوقف شده‌اند و کارهای بساز و بفروش و دلالی رونق گرفته است، بنابراین به تدریج کارگاه‌ها و کارخانه‌ها حتی نمی‌توانند در حدی که نیازهای خودشان را تأمین کنند بازدهی داشته باشند.

بنابراین موضوع فقط آسیب‌های اجتماعی نیست، جامعه‌ی ما مسائل بنیادی دارد از قبیل این که اقتصاد ما به گرفتاری درازمدتی مبتلاست، اخلاق در جامعه‌ی ما ویژگی خاصی پیدا کرده است که با دین و سیاست مخلوط شده است، به روابط ناسالم اجتماعی آلوده شده است، و در مجموع شرایط به گونه‌ای است که اگر فضای باز حداقلی و رادیو و تلویزیون و مطبوعات سالم‌تری به وجود نیاید، راه حل ساده، یک طرفه و منفردی که دولت یا مردم نتوانند از آن طریق مشکلات اجتماعی را حل کنند، پیدا نخواهد شد.

مهندس عبدی

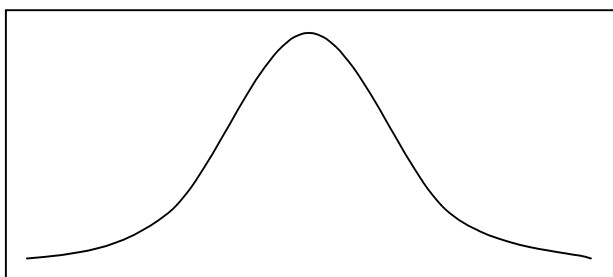
در ادامه صحبت دکتر توسلی و فرمایش دکتر معین در خصوص هدف نهایی میزگرد که مبتنی بر ارائه راهبرد برای مؤسسه‌ی رحمان است، من با نتیجه‌گیری دکتر توسلی نه تنها موافقم، بلکه معتقدم اولویت و تنها رکن اصلاح جامعه‌ی ما در هر سطحی (فرد و خانواده تا نهادهای مدنی و حکومتی) بدون استثنا مشارکت است. اما در مورد تحلیل وضعیت جامعه‌ی معاصر ایران اصلاً به خوش‌بینی دکتر جلائی‌پور نیستیم، من معتقدم جامعه‌ی ما نه تنها در حال فروپاشی است، بلکه فروپاشیده است، خیلی وقت پیش این اتفاق افتاده، احتمال بازگشت وجود دارد، ولی این احتمال هرچه زمان بگذرد و جلوتر برویم، پائین‌تر می‌آید.

یک متغیر عمده و تأثیرگذار در حال حاضر متغیر **کشورهای خارجی** است که اصلاً دست ما نیست.

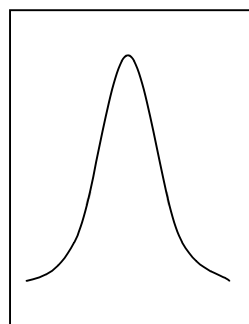
متغیر دیگر که دوستان نیز روی آن اتفاق نظر دارند، **دولت** است، تقریباً در همه جا هیمنه‌ی دولت را می‌بینیم، چه در گذشته چه در حال؛ و در عین حال سیاست‌های دولت اصلاً سیاست‌های اصلاحی نیست. برای مثال امسال با اینکه آب نبوده، به دلیل این که می‌خواستند مشکل کمبود گاز زمستان را حل کنند، در همه‌ی سدها افزایش تولید برق داشته‌ایم. با این حساب قطعاً در تابستان با مشکل مواجه خواهیم شد. کمبود محدود برق در مقایسه با کمبود آب مشکل جدی‌ای نیست، با یک ساعت قطع نوبتی برق می‌توان مشکل را تخفیف داد و تحمل کرد، ولی مشکل آب جدی است. دولتی که توان این را ندارد که برق را قطع کند و بگوید برق نیست و آب را برای تابستان ذخیره کند چگونه می‌تواند مشکل باند مدتی را حل کند؟ مسأله‌ای که در زمستان در خصوص گاز رخ داد، یک مدیریت کاملاً غیرتوسعه‌ای بود، هدف این بود که تهران را به هر نحو که شده گرم نگه دارند که صدای مردم آن در نیاید، ولی در بقیه‌ی نقاط هر که یخ زد، زد. وقتی چنین مدیریتی را می‌بینیم، به هیچ وجه نمی‌توانیم امیدوی به اتخاذ سیاستی موثر داشته باشیم. در متغیرهای دیگر نیز همین طور، مثل مسائل اقتصادی است.

نکته‌ی بسیار مثبتی که در سال ۵۷ منجر به انقلاب شد، شخصیت امام، نهاد مستقل روحانیت و اعتماد بسیار بالای اجتماعی-سیاسی نسبت به امام بود. بنابراین اگر رژیم می‌رفت، رژیم دیگری می‌توانست جای آن بنشیند، اما با همه‌ی این اوضاع دیدیم کشتاری که بعد از انقلاب به وقوع پیوست، دهها برابر کشتاری است که از کودتا (سال ۱۳۴۲) تا آن موقع شد. این دلیل دارد، جامعه‌ی زمان شاه فروپاشیده بود، اما آثارش را بعد از انقلاب نشان داد، همان طور که جامعه‌ی عراق فروپاشیده بود و با براندازی صدام در کشتاری که پس از آن به وقوع پیوست، خود را نشان داد، آن هم با وجود این که آمریکا با آن ید و بیضا در آنجا حضور داشت، ولی وقتی آن هیمنه‌ی استبداد صدام حسینی فرو می‌ریزد، جامعه واقعیت خود را نشان می‌دهد. در جامعه‌ای که شیعه و سنی با یکدیگر زندگی می‌کردند، وضع به گونه‌ای شده که دیگر بعید است به این زودی‌ها یک سنی در محله‌ی شیعه‌نشین سکنی گزیند و بالعکس. علت آن هم این نیست که حمله‌ی آمریکا اتفاق‌ها افتاده، بلکه علت آن است که این مردم در دوره‌ی استبداد اجتماعی نشده بودند. اگر اجتماعی شده بودند، این اتفاق نمی‌افتاد. این که من می‌گویم مشارکت کلید است، به این دلیل که وقتی مشارکت آغاز می‌شود، جایگاه افراد نسبت به یکدیگر مشخص می‌شود.

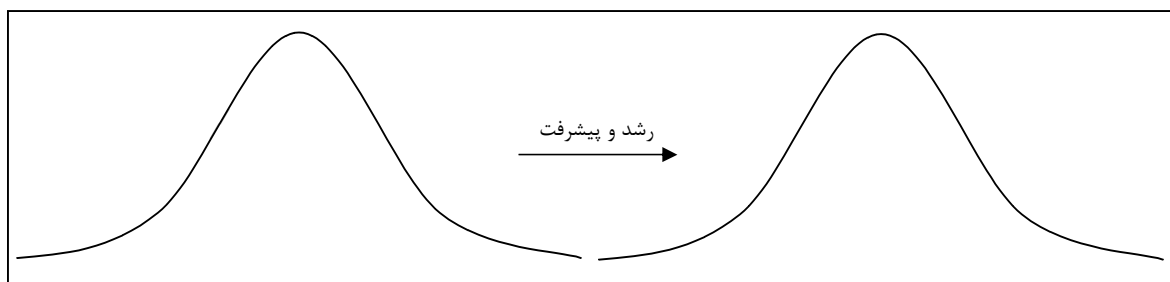
دکتر جلائی‌پور تأکید می‌کنند اتفاقات و پیشرفت‌های مهمی رخ داده، اعتقاد من این است که خود این پیشرفت‌ها خطرناک است. **خود پیشرفت که فی‌الذمه اهمیت ندارد، آنچه که اهمیت دارد، انسجام اجتماعی در پیشرفت است و اگر چنین انسجامی محقق نشود، پیشرفت نا متوازن موجب درگیری و بحران می‌شود.** این موضوع را با نمودار بهتر می‌توان عنوان کرد.



شکل ۱

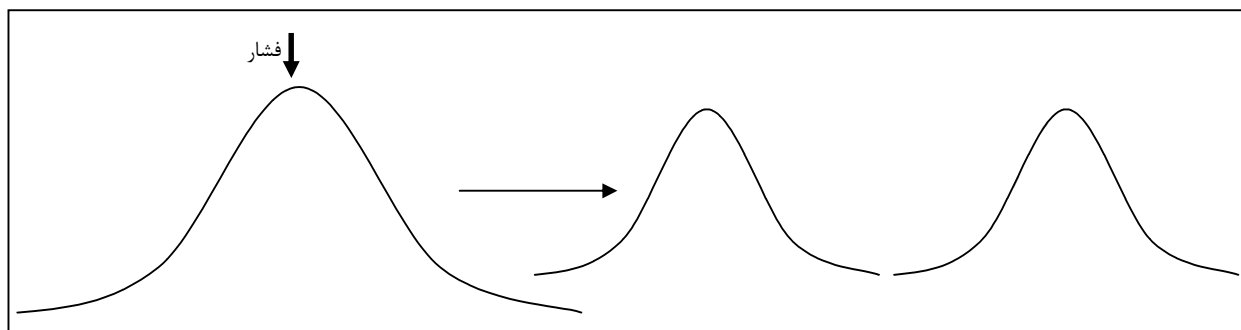


شکل ۲



شکل ۳

توزیع ویژگی‌های طبیعی موجود در جامعه معمولاً به شکل یک منحنی زنگوله‌ای (طبیعی) است (شکل یک)، البته اگر افراد جامعه بیشتر شبیه یکدیگر باشند (مانند جامعه‌ی روستایی)، منحنی به صورت شکل دو درمی‌آید. هنگامی که در جامعه پیشرفت رخ می‌دهد، کل منحنی زنگوله‌ای در امتداد مسیر به جلو حرکت می‌کند (شکل سه).



شکل ۴

حال اگر به هر دلیل شاهد اتفاقی باشیم که بخشی از جامعه در جای خود بماند و بخش دیگر به جلو حرکت کند، انگار که بر منحنی موجود فشار وارد آمده است، در این حالت کل جامعه پیشرفت نمی‌کند، بخشی از جامعه به جلو حرکت می‌کند، ولی بخش دیگر در جای خود می‌ماند. به عبارت دیگر انسجام اجتماعی در پیشرفت وجود ندارد. در این حالت ما دیگر با یک جامعه سر و کار نداریم، عملاً با دو جامعه روبرو هستیم. در جامعه‌ی ما این اتفاق در حال رخ دادن است، و دین و حکومت این فشار را وارد می‌کنند. خطری که تهدیدکننده‌ی ماست، این واقعیت است که ما در کشورمان با یک جامعه طرف نیستیم، و نه حتی با دو که شاید با چند جامعه روبرو هستیم. بنابراین وقتی عنصر مسلطی که این جوامع را کنار یکدیگر نگه داشته است (قدرت و زور حکومت)، از بین برود، آنگاه به قول معروف این جوامع دیگر در یک گلیم ننگنند، و

بنابراین به جان یکدیگر می‌آفتند. به همین دلیل است که جمعیت سنی و شیعی عراق بعد از فروپاشی دیکتاتوری صدام دیگر نمی‌توانند در کنار یکدیگر زندگی کنند. در افغانستان هم همین طور بود.

در جامعه‌ی ما چهار رکن اساسی جامعه یعنی سیاست، شخصیت، اقتصاد و اجتماع فاقد توازن و بده بستانی لازم با یکدیگرند.

سیاست نه از اقتصاد چیزی می‌گیرد، نه از شخصیت و نه از اجتماع، بلکه در عوض به همه‌ی آن‌ها تزریق می‌کند.

به دلیل هیمنه‌ی دولت بر اقتصاد و اینکه ۸۰ درصد اقتصاد ما دولتی است و به دلیل پول نفت اصلاً ساز و کار اقتصادی معقولی بر کشور حاکم نیست، البته بنده برای فهم بهتر حد افراطی قضیه را بیان می‌کنم و واقعیت با این حد افراطی اندکی متفاوت است. تزریق پول نفت برای ایران مانند مواد مخدر شده است. وقتی یک فرد معتاد ماده‌ی مخدر مصرف می‌کند، تمام دردهایش به طور موقت کاهش می‌یابد، اشکالش این است که وقتی اثر آن از بین می‌رود، دردش بیشتر می‌شود و بنابراین برای دفعه‌ی بعد باید دز مصرف را بالا ببرد و فاصله‌ی مصرف را کم نماید. پول نفت نیز با اقتصاد ایران چنین کاری می‌کند. همه‌ی دولت‌هایی که تا کنون بر سر کار آمده‌اند می‌دانند پول نفت به اقتصاد ضربه زده است، ولی باز هم به دنبال تزریق بیشتر پول نفت هستند. بنابراین این گونه نیست که طبق گفته‌ی دکتر جلالی‌پور دولت وارد دولت شد و فرمان آن را به دست گرفت و آن را کنترل کرد. آنجا که رفتیم اتوماتیک به جلو می‌رویم، مگر این که اول برای نفت فکری کرد. نه این که افراد مورد نظر ایشان ندانند نحوه تعامل موجود با پول نفت خطاست، اما هر کسی که وارد این ساختار شد و فکری برای نفت نکرد متوجه می‌شود که بقای ک.تاه مدت او به این است که این پول را بیشتر و بیشتر خرج نماید، زیرا سیستمی که وارد آن شده، بقا را این گونه تعریف کرده است.

بعد دیگر مورد نظر شخصیت است. شخصیت در ایران سالم نیست، نه این که آدم‌ها بد باشند، اما شخصیت‌مان آن گونه نیست که آدم بتواند همان‌طور که هست، خود را بروز دهد. فرض کنید امروز رژیم عوض شود، یقیناً رابطه‌ی شما با همسایه‌تان همانی نیست که الان هست، همه چیز به هم می‌ریزد. علت این است که این روابطی که ما الان با یکدیگر داریم، در ذیل اتمسفر و جوی شکل گرفته که دائمی نیست، کارکردی نیست، طبیعی نیست، مثل این می‌ماند که شش انسان به هوای آلوده عادت کرده باشد، به محض این که هوا عوض شد، سیستم به هم می‌ریزد.

اما مهمترین مشکل ما بحث اجتماع است. ما در اجتماع با سه بعد نهادها، هنجارها، و مسائل روبرو هستیم. **نهادهای اجتماعی ما که نقش اساسی در اجتماعی کردن انسان دارند، دچار مشکل شده‌اند.** اجتماعی کردن از خلال زندگی با انسان‌ها اتفاق می‌افتد، اصلاً انسان شدن ما در گرو اجتماعی شدن ماست. تجربه نیز این موضوع را نشان داده است، مثلاً بچه‌ای که از کودکی در جنگل با حیوانات بزرگ شده است، اگر پس از سن معینی به جامعه‌ی انسان‌ها برمی‌گردد، نمی‌تواند به حالت کاملاً طبیعی برسد، در مرز میان انسان و حیوان باقی می‌ماند. **اجتماعی شدن در فضایی آزاد و از خلال چند نهاد صورت می‌پذیرد: دین، دولت، آموزش، رسانه‌ها و خانواده.** تمامی این نهادها به غیر از خانواده با بحران مواجه هستند. نهاد دین از دو جهت با مشکل مواجه شده است: یکی فرمالیسم که دکتر توسلی اشاره کردند، و دیگری وابستگی به قدرت که دکتر جلالی‌پور اشاره کردند. اگر قبل از انقلاب دین به معنای عام (هم شامل خود دین و هم شامل نهاد آن که روحانیت است) نقش مؤثری داشت، به دلیل این است که آن زمان هیچ کدام از این دو ویژگی منفی اخیرالذکر را نداشت. چرا موفق بود؟ زیرا برای دوره‌ای توسط مرحوم بازرگان، مرحوم شریعتی، مرحوم مطهری و دیگران از فرمالیسم بیرون آمد، در حال حاضر این روند نه تنها متوقف شده بلکه معکوس هم شده است. ویژگی دیگر، استقلال نهاد دین از حکومت است، حدود دو سال پیش از شخص معتبری پرسیدم چقدر پول حوزه خالص و مردمی است؟ گفت یک سوم. امام خمینی از این بودجه‌ها استفاده نمی‌کرد. برنامه‌ی بودجه‌ی دولت در این چند سال اخیر پنبه بنیان

استقلال نهاد دینی را زده است. وقتی نهادی استقلالش را نسبت به نهاد دیگر از دست می‌دهد، تأثیرگذاری آن دقیقاً به نهاد دیگر وابسته می‌شود، یعنی ما الان چیز چندانی به نام نهاد دین نداریم، نهاد دولت داریم، اگر کاری از دست دولت برآید، به تبع از دین نیز برمی‌آید، اگر از دولت کاری برنیاید، از دین نیز کاری بر نمی‌آید. استقلال نهادها بسیار مهم است. عین همین قضیه در مورد رسانه‌ها نیز صادق است. پژوهش سالها پیش از دوم خرداد نشان داد اعتماد مردم به رسانه‌ها دقیقاً به اعتماد مردم به دولت بستگی دارد. در حالی که در جامعه‌ی سالم این گونه نیست، استقلال نهادها و افراد از یکدیگر حفظ می‌شود.

نهاد آموزش در ایران تقریباً بازنشسته است. از افراد زیر ۳۵ سال کسی نیست که از مهد الی لحد در آموزش و پرورش نظام موجود تربیت نشده نباشد، اما اگر ده شاخص مورد نظر حکومت را در حوزه‌ی اجتماعی (دین، تاریخ و...) را در نظر بگیریم، و بگوییم کسی که دیپلم گرفت، باید در این شاخص‌ها نمرات قبولی داشته باشد. در حال حاضر گمان می‌رود اگر چنین کاری انجام گیرد، قریب به اکثریت از ۲۰ نمره زیر ۵ خواهند بود. در حالی که آموزش و پرورش در رژیم گذشته این گونه نبود.

خانواده تنها نهادی است که نفس می‌کشد، که آن هم با قتل‌ها و مسائلی که جدیداً در حال رخ دادن است نطفه بحرانش در حال انعقاد است.

این نهادها هستند که ما را انسان می‌کنند، اگر این نهادها دچار اختلال باشند و کارکرد نداشته باشند، به طور عادی ما نمی‌توانیم به آن شخصیتی که شایسته‌ی جامعه است، دست یابیم.

در خصوص هنجارها باید در مورد **قانون، اخلاق، عرف، سنت و عادت** صحبت شود. عادت آن قدر مهم نیست که به آن پردازیم، علیرغم این که گویا عادات بد ما بیشتر از عادات خوبمان است. در ایران به دلیل این که جامعه خیلی پراکنده است، هنجار عرف در سطح ملی خیلی جدی نیست، یعنی به دلیل این پراکندگی ما عرف‌های متعدد داریم و نه عرف ملی. شاید در جامعه‌ی عربستان عرف‌ها خیلی با اهمیت‌تر از ایران است، حتی در جامعه‌ی افغانستان. همچنین به دلیل اتفاقاتی که در جامعه افتاده، **سنت تضعیف شده است. در ایران سنت ارتباط وثیقی با دین دارد، وقتی نهاد دین دچار مشکل می‌شود، سنت هم به چالش کشیده می‌شود، ضمن این که خیلی جاها سنت توان پاسخگویی ندارد.** مسأله‌ای که هم اینک به آن دچار هستیم، این است که ما از یک طرف دوست داریم به سنت‌ها پایبند بمانیم و از طرف دیگر می‌خواهیم تغییر کنیم. هماهنگ کردن این دو شرایطی می‌خواهد که امکان پذیر نیست. به همین دلیل دو پارگی در جامعه رخ داده است (شکل ۴). **عده‌ای سنت را ترویج می‌دهند و عده‌ای دنبال مدرنیسم هستند. این ترجیح، دوگانه و غیرقابل جمع به نظر می‌رسد و این خود موجب تضعیف سنت و کارکرد آن می‌شود.**

از میان هنجارها قانون و اخلاق رکن‌های مهم‌تری هستند. **در جامعه‌ی ما قانون دو گیر اساسی دارد:**

۱- قانون با محیط اجتماعی انطباق ندارد، به دلیل این که در جامعه‌ی ما قانون از دو منشاء تصویب می‌شود: حکومت و سلطه، و دین. بنابراین قانون تصویب شده لزوماً با نیازها و محیط اجتماعی منطبق نیست. بنابراین قوانینی مانند قوانین مربوط به خانواده، حقوق زن، و قوانین جزایی پر از مشکل است. مثلاً در مورد قانون جزایی در کجای دنیا قانونی نوشته می‌شود، بعد چون می‌بینند اجرای این قانون آبروی جامعه را می‌برد، آن را اجرا نمی‌کنند؟! در خصوص قانون مدنی مثلاً چگونه هشت سال و نه ماه برای یک دختر می‌تواند سن کیفری باشد؟ این قوانین را می‌نویسند، بعد انواع و اقسام کلک‌ها را می‌زنند که کسی اصل موضوع را نفهمد، این بخش بیشتر مشکل دارد. بنابراین قانون نویس کارش به جایی می‌رسد که نمی‌تواند قانونی بنویسد که منطبق با نیازهای جامعه باشد، و مردم نمی‌توانند بر آن اساس با یکدیگر تعامل داشته باشند. **منشاء قانون باید محیط اجتماعی باشد، در جامعه‌ی ما منشاء قانون سلطه و دین است.** مثل قوانین سیاسی که هر کسی را که علیه دین و حکومت تبلیغ کند، مجرم می‌داند، در صورتی که طرف می‌خواهد حرفش را بزند، به نظرش می‌رسد فلان جا مشکل دارد، باید عنوان کند، کاری به تبلیغ علیه این و آن ندارد. **تعبیر و تفسیری که شورای نگهبان از قانون دارد، به نحوی**

است که قانون کارآمد و مطابق جامعه را ممتنع می‌کند. نتیجه‌ی آن هم این می‌شود که هنجار قانون غیر کارکردی شده و عملاً زیر پا می‌رود، یعنی این که مردم نمی‌توانند منطبق با آن عمل کنند.

۲- مشکل دیگر عدم حاکمیت قانون در ایران است. حاکمیت قانون معنای مشخصی دارد، یعنی متن مشخص و روشنی وجود داشته باشد، ابلاغ شود و ضمانت اجرایی مستقل از دولت هم داشته باشد. ما چنین چیزی نداریم. ویژگی کشورهای توسعه یافته این است که حجم تأثیر هنجار قانون به مرور زمان از عرف و سنت بیشتر می‌شود، زیرا روابط مرتباً پیچیده‌تر می‌شود و دیگر نمی‌توان با اتکاء صرف به عرف و سنت آن‌ها را کنترل کرد، بنابراین باید قوانین نوشته شود و مرتباً مورد بازنگری و اصلاح قرار گیرد. روشن است که با این توصیفات، هنجار قانون در ایران برای ایفای نقش کارکردی خود و تنظیم روابط اجتماعی در وضع نامساعدی قرار دارد. اما در باره هنجار بعدی می‌توان گفت که به چند دلیل اخلاق جامعه‌ی ما مشکل‌دار شده است.

۱- بار زیادی که به اخلاق وارد شده است، مانند چهارپایی که توان حمل ۱۰۰ کیلو بار را دارد، ما روی آن ۵۰۰ کیلو بار بگذاریم، نمی‌تواند بلند کند، چرا بار زیاد به آن تحمیل می‌کنیم؟ زیرا هنجارهای دیگر ناکارآمد هستند، توقع از اخلاق بیشتر می‌شود، و انتظار می‌رود وظیفه‌ی هنجارهای دیگر را هم اخلاق به دوش بکشد.

۲- مشکل دیگر اخلاق در منبع اخلاق است، در ایران دین منبع اخلاق بوده است، در حال حاضر دین دچار مشکل شده است، به این دلیل که با هدف قدسی کردن سیاست، حکومت را پشتیبان دین کردند ولی نتیجه‌ی معکوس داد و با از دست رفتن استقلال دین نسبت به حکومت، قدسیتش نیز از دست رفت.

۳- زمینه‌های رفتارهای اخلاقی نیز از بین رفته است. محیطی به وجود آمده است که عمل اخلاقی انجام دادن در آن بسیار سخت است، درست است که عمل اخلاقی انجام دادن با ارزش است، ولی ما به دنبال این نیستیم که محیطی درست کنیم که عمل اخلاقی انجام دادن در آن صرفاً ارزشمند حتی اگر بسیار مشکل باشد. محیط باید به گونه‌ای باشد که دروغ گفتن برای فرد پرهزینه باشد، نه راست گفتن. تجربه شخصی من در سیستم‌های اداری به این گونه بوده که به من توصیه شده است که اگر می‌خواهی کارت پیش برود، دروغ بگو.

۴- مشکل دیگر الگوی اخلاقی است. مردم لزوماً در پی بحث‌های نظری نیستند، اگر بدانند فلان کس خوب است، از او پیروی می‌کنند. این که خداوند می‌گوید پیغمبر اسوه‌ی اخلاقی شماست، ناظر بر همین موضوع است. ما الان اسوه‌ی اخلاقی نداریم، فاجعه است که در کشور ما اعتماد به ورزشکاران دو برابر اعتماد به روحانیت است. با این وضعیت ما چگونه می‌توانیم بگوییم در جامعه‌ی ما اخلاق هنجاری قدرتمند است؟!

از سوی دوستان دیگر به اندازه کافی به مسائل اجتماعی پرداخته شد و من دیگر به آن نمی‌پردازم. اما یکی از مهمترین آن‌ها به نظر من احساس از عدالت است، فارغ از میزان کمی فقر و عدالت. انسان چقدر احساس می‌کند عدالت اجرا می‌شود؟ به نوعی مسأله‌ی مشروعیت نیز در این موضوع می‌گنجد، فقر، بیکاری، حاشیه‌نشینی، اعتیاد، فحشاء و... همه مسائل اجتماعی هستند که در کنار این مشکل نمود بیشتری پیدا می‌کنند.

بنابراین اگر این مجموعه را نگاه کنیم، من اعتقادم این است که عملاً بنیان اجتماعی ما فروپاشیده است و فقط چسب قدرت است که آن را در کنار یکدیگر نگه داشته است، که اتفاقاً ما هم باید کاری کنیم که این قدرت حفظ شود. تا زمانی که امیدی پدید آید و قبل از این که این چسب از بین برود و همه‌ی اجزا از یکدیگر گسسته شوند، تحولی از درون صورت گرفته باشد و زمینه‌های تحول به وجود آمده باشد.

اما راه حل...

من با صحبت دکتر جلالی پور و دکتر توسلی موافقم که یک راه حل سیاست است، اما نه به این معنی که بریم فرمان را به دست بگیریم، در چنین اوضاعی این فرمان ما را با خود خواهد برد. همچنان که قبلاً نیز و در شرایط بسیار بهتر این کار را کرده‌ایم و نتیجه نگرفته‌ایم. بنابراین راه حل این است که درک خود را از دولت و نحوه‌ی تعامل با آن تغییر دهیم. این راه‌حل در سطح کلان است.

اما در سطح خرد با پیشنهاد دکتر توسلی کاملاً موافقم که بحران ما بحران مشارکت است. در هر سطحی، چه در سطح انجمن خیریه کههریزک، چه در سطح یک نهاد محلی، چه حتی با نوشتن حرف‌های خود در یک وبلاگ خصوصی. منظور من این نیست که وبلاگ بزنیم مردم را هدایت کنیم، روزی که روزنامه‌ی سلام بسته شد، در جلسه‌ی خداحافظی گفتم فکر نکنیم که سلام فقط تأثیر عظیمی داشت و تحول عمیقی در جامعه ایجاد کرد، تأثیری که شخص خود من با حضور در این روزنامه از جامعه گرفتم بیشتر از تأثیری بود که بر جامعه داشتیم. تأثیر طرفینی است، وقتی که تعامل داریم، به طور عادی خودمان هم اصلاح می‌شویم، حواسمان را جمع می‌کنیم طوری رفتار نکنیم که مورد انتقاد قرار گیریم. همین جمع شدن حواس، خودش موجب اصلاح و نزدیکی با دیگران می‌شود. بنابراین برای حل تدریجی مشکلات در سطح کلان با تغییر راه و نگاه و در سطح خرد با مشارکت امکان‌پذیر است.

بحث و گفت‌وگو:

خانم دکتر کاتب:

چیزی که به عنوان یک زن به ذهن من رسید، این است که خشونت و بی‌محبتی در زنان بسیار زیاد شده است، نسل آینده در واقع قرار است در دامان این دختران جوان رشد کنند، اوضاع به گونه‌ای شده است که در حال حاضر رانندگی دختران جوان به مراتب خشن‌تر از رانندگی مردان است، این در صورتی است که زمانی زن منشاء محبت و عاطفه بوده است. علت نیز به نظر من احساس دوگانگی، بی‌عدالتی و فشاری است که به خانم‌ها وارد شده و این احساس در حال حاضر نوعی لجبازی به وجود آورده است، از بحث حجاب بگیریم تا باقی مسائل، برای مثال لجبازی‌ای که سر مسأله‌ی حجاب به وجود آمده تا آنجا پیش رفته که دانشجویان خارجی خیلی ساده‌تر از دانشجویان ایرانی سر کلاس حاضر می‌شوند. موضوع دیگر اعتیاد در خوابگاه‌هاست، این موضوع اهمیت زیادی دارد زیرا گذشته از این که نیمی از جامعه را زنان تشکیل می‌دهند، نیم دیگر جامعه نیز تربیت شده توسط همین زنان هستند، و زنان به لحاظ اخلاقی خیلی بر جامعه تأثیر دارند.

دانشجویان من در این مورد به نابرابری در برابر قانون بسیار اشاره می‌کنند. مثلاً این نکته که دست دزد را قطع می‌کنند، ولی وقتی دزدی از حدی بالاتر رفت هیچ اتفاقی نمی‌افتد، دزدی‌های کوچک‌تر است که بد مجازات می‌شود. یا مسائل اخلاقی که متأسفانه گاهی در سطوح بالا بازتاب پیدا می‌کند، دانشجو با متلک عنوان می‌کند کسی که مراقب حجاب من بود، الان خودش مسأله‌دار شده است. تأثیر این عدم اعتماد و دوگانگی شخصیت در زنان که عاطفی‌تر و حساس‌تر بوده‌اند، بروز معکوس داشته است. این موضوعی است که آقایان جامع‌شناس باید در نظر داشته باشند و برای آن فکر کنند.

آقای دکتر صالحی:

با توجه به تأکید دکتر جلائی‌پور به بحث ساختاری و مهندس عبدی به مشارکت، آیا می‌توان این طور جمع‌بندی کرد که ما با اولویت بحث مشارکت به ارائه‌ی الگوی جامعه‌ی مدنی در سطوح پائین بپردازیم، تا بتوانیم هنجارها را به سر جای خود بازگردانیم. در خصوص آسیب‌ها نیز نمی‌توان روی همه‌ی آن‌ها کار کرد، باید اولویت‌بندی داشته باشیم، مثلاً در بحث اخلاق فقط روی این موضوع کار کنیم که دروغ نگوییم یا فقط روی اعتیاد کار کنیم.

آقای دکتر رحیمیان اقبال:

در ادامه‌ی صحبت دکتر صالحی در خصوص پیدا کردن راه‌کار، اگر فرض را بر این بگذاریم که هنوز امیدی هست، دو کار می‌توان انجام داد، پیشگیری و درمان. درمان یعنی پرداختن به معلول‌ها مانند فقر، اعتیاد و... اگر پیشگیری را در دستور کار قرار دهیم، مثلاً باید در همان بحث اخلاقی تدابیری اندیشید که مردم درست رانندگی

کنند، دروغ نگویند، موارد مربوط به خانواده رعایت شود و... اگر مشخص شود که هدف پیشگیری است یا درمان، جهت کار این مؤسسه دقیقاً مشخص می‌شود.

آقای دکتر معین:

البته در اساس نامه تأکید بیشتر بر پیشگیری است، آن هم با نگاه علمی و ریشه‌یابی علل و زمینه‌های تاریخی، سیاسی، اقتصادی و... نهادهایی که به معلول‌ها بپردازند زیاد داریم و البته لازم هم هست، ولی نقش ستادی که این مؤسسه برای خود پیش‌بینی کرده است، این است که چه در کار آموزش و چه در کار پژوهش سعی کند با اشراف به مسائل به همین صدها نهادی که وجود دارند، جهت دهد و از این پتانسیل در جهت بهتری استفاده نماید.

آقای دکتر توسلی:

کارهای برشمرده کارهای خوبی است و از یک NGO انتظاری بیش از آن نیست، و البته کار بسیار مفید و خوبی نیز هست. ولی بحث من این بود که در جامعه‌ای که به لحاظ ساختاری مشکل دارد، ریشه‌ی مسائل باقی می‌ماند و تا ساختار اصلاح نشود، نمی‌توان مسائل را به صورت ریشه‌ای حل کرد. توصیه این است که خود را فقط با جنبه‌های عملی درگیر نکنید، توأم با آن کارهای مطالعاتی، تعمیم مسائل، توسعه‌ای و... نیز انجام پذیرد. یعنی علاوه بر عمل بر کارهای فکری نیز تمرکز کنید.

آقای دکتر جلائلی‌پور:

این که اولویت‌های کاری مؤسسه رحمان چه می‌تواند باشد، بطور مستقیم از بحث‌های ما بیرون نمی‌آید. اولویت‌های کاری رحمان باید جداگانه و با توجه به این بحث‌ها مشخص شود. مثلاً من خودم زمانی که فارغ‌التحصیل شدم، خیلی دوست داشتم به قول امروزی‌ها در یک کار مدنی و غیر دولتی مشغول شوم و کاری بکنم و بعد کلی طول کشید تا به یک پیشنهادات عملی برسم. یادم هست کلی با دوستان بحث می‌کردیم. بعد از مدت‌ها به این نتیجه رسیدیم که یک دانشگاه خصوصی علوم انسانی دایر کنیم، یعنی یک دانشکده‌ای درست شود که فارغ‌التحصیلان آن فارغ از هارمونی دولت و مستقل باشند و قادر باشند دست به بررسی‌های عمیق پدیده‌های سیاسی-اجتماعی و دینی بزنند. که البته آن زمان مجوز آن را به ما ندادند، کار دیگری که به ذهنمان رسید انتشار روزنامه بود که آن هم تا زمان آقای خاتمی امکان‌پذیر نبود. ولی به نظر من آن کار باعث رشد روزنامه‌نگاری مستقل در ایران شد. منظورم این است که برای مشخص کردن اولویت‌های کاری رحمان باید رفت روی کارهای اکتشافی و ابتکاری با توجه به امکانات رحمان کار کرد که من به نتیجه‌ی آن هم خیلی امیدوارم.

در خصوص راهکارها من دوباره تأکید می‌کنم که در زمینه‌ی آسیب‌ها ما در سطح factual مشکل داریم، در سطح تجزیه و تحلیل هم مشکل داریم، ولی مع‌الوصف به قول مهندس عبدی باید تعامل کرد، به هر حال شاهد و ناظر این جامعه هستیم. حرف من که فرمایش دکتر توسلی نیز هست، این است که اگر در طیف از فروپاشی تا انسجام را در نظر بگیریم، وضعیت جامعه‌ی ما نگران‌کننده است، به نظر من ما در وضعیت فروپاشی نیستیم. من اعتقاد دارم در جامعه‌ی ما توانایی‌های اساسی تولید شده است، حتی من معتقدم جامعه‌ی ما مدرن شده است و توانایی‌هایی دارد، ولی بدقواره است و این بدقوارگی‌ها را باید اصلاح کرد (من یک مقاله‌ای دارم تحت عنوان ایران جامعه‌ی مدرن بدقواره، در آنجا به تفصیل بحث کرده‌ام). من معتقدم اگر روشنفکران زمان رضاشاه زنده شوند، از دیدن بعضی از جنبه‌های جامعه خوشحال خواهند شد، جنبه‌های مثبتی وجود دارد که نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت. یعنی هم باید بدقوارگی‌ها و ناهنجاری‌ها را دید و هم توانمندی‌هایی را که در این ۸۰-۷۰ سال ایجاد شده است، ولی قبول دارم که به قول دکتر توسلی نگران باید بود. ولی برای رفع این نگرانی‌ها جامعه کلی توانایی دارد.

من تمام مطالبی را که آماده کرده بودم به دلیل کم بودن وقت در نظر گرفتن حوصله‌ی جمع بیان نکردم. من فقط از دریچه‌ی آسیب وارد شدم، در خصوص تبیین وضعیت اجتماعی جامعه‌ی معاصر ایران می‌توان از منظر غیرسیاسی، غیراقتصادی و غیرخانوادگی وارد شد. یعنی سیاست، اقتصاد و خانواده را کنار گذاشت و راجع به آنچه که می‌ماند، یعنی فضای عمومی و مدنی بحث نمود، از این منظر ما به لحاظ فضای مدنی مشکل داریم- که من بحث نکردم. یا از منظر دیگر این که جامعه‌ی ایران شاهد ۸-۷ تا جنبش ناپیداست. این توانایی جامعه‌ی ایران را

می‌رساند. لذا از این منظر هم می‌شود وارد شد، لزومی ندارد فقط از منظر آسیب‌ها وارد شویم. بحثی که آقای مهندس کردند در خصوص نهادهای اجتماعی بود، از این منظر نیز می‌توان وارد شد، ارزیابی من این است که نهادهای اجتماعی ما در وسط طیف قرار دارند، وضعیت نه سفید است نه سیاه. یا اینکه از منظر همبستگی اجتماعی وارد شویم، یعنی همین بحث کارکردگرایی. شواهد موجود حاکی از وضعیت خیلی سیاه نیست. یا اگر از منظر نظریه‌هایی که در این خصوص وجود دارد، وارد شویم، وضعیت خیلی منفی نیست. تئورسین‌هایی که چه در داخل چه در خارج جامعه‌ی ما را تحلیل کرده‌اند، نگاه میانه‌ای دارند، نه سفید سفید است، نه سیاه سیاه. لذا از منظر تئوری‌ها وضعیت جامعه به این منفی‌ای نیست، ولی ما وارد این بحث نشدیم.

بنابراین راجع به راه‌کار این مؤسسه ما همچنان باید کوشش کنیم ببینیم چه کار می‌توان کرد. در خصوص تبیین وضعیت اجتماعی جامعه‌ی معاصر ایران، دیدگاه من حد وسط است اصلاً ایران در مقایسه با جوامع دیگر از منظر خیلی از شاخص‌ها جامعه‌ی در حد متوسطی است نه بر بالای بام جهان است و نه در ته دره‌ی توسعه نیافتگی.

آقای دکتر توکل:

به نظر من سؤال دکتر صالحی مختص مؤسسه‌ی رحمان نیست، مسأله‌ی مهم پیش روی بخش عظیمی از جامعه است. ساختارها که مشکل دارد و ما نمی‌توانیم آن را عوض کنیم، به لحاظ اخلاقی و آسیب‌ها هم که بحران داریم، یک شهروند ایرانی در وضعیت کنونی و با این معضلات و بدون حوزه‌های روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ و... چه باید بکند؟

به نظر من مهم‌ترین ویژگی جامعه‌ی ما این است که یک جامعه‌ی شدیداً بحران‌زده‌ی اخلاقی است. مسأله این است که شهروند می‌خواهد بداند چه باید بکند؟ مسائل تئوریک باید در دانشگاه‌ها مورد بررسی قرار گیرد. به قول مارکس وقتی انسان نمی‌تواند چیزی را روی زمین پیدا کند، در آسمان غلّو شده‌ی آن را می‌یابد. بنابراین مسائل آسمانی برگردان بدبختی‌های انسانی است که وقتی روی زمین عدالت ندیده، در ادیان خدا را عادل می‌داند، در زمین نان ندیده، در آنجا بهشت و نهرها را می‌آفریند. نمی‌خواهم بگویم مارکس درست گفته یا نگفته، می‌خواهم بگویم وقتی به چیزی دسترسی پیدا نمی‌کنیم، غلّو شده‌ی آن را در ایده‌ها و آرمان‌هایمان می‌جوییم. همین مسأله در مورد موضوع اخلاق در جامعه‌ی ما صدق می‌کند، به شعارها نگاه می‌کنیم: «تهران، پایتخت اخلاق» ولی در عمل... من فکر می‌کنم مصداق آیه‌ی قیام در راه خدا به صورت مثنی یا فردی همین جامعه‌ی امروز ماست. به ساختار که دستمان نمی‌رسد و برسد هم بنا به گفته‌ی مهندس عبدی نمی‌توان کاری کرد. تمام پیامبران در دوران طاغوت و ستم آمده‌اند، آن‌ها ساختار شکنی نکردند، بلکه به فرمان خدا به اشاعه‌ی مکارم اخلاقی پرداختند. در نتیجه اگر این دایره‌ی بسته بخواهد جایی شکسته شود، آنجا حوزه‌ی اخلاق است. تاریخ نشان داده است حکومت‌ها نمی‌توانند از بالا اخلاق ایجاد کنند، اخلاق باید از سطوح پائین جامعه ایجاد شود. انسان‌ها نه با نظریه‌ها اخلاقی می‌شوند و نه با چماق. تاریخ نشان داده است هر گاه دین به دنبال احکام رفته، نه تنها آدم‌ها را اخلاقی نکرده است، بلکه دین را فاسد کرده است. حکومت را باید با اخلاق اصلاح کرد، اخلاق از همین کارهای کوچک شروع می‌شود. بنابراین همه‌ی شواهد و به خصوص سیره‌ی پیامبر و امامان به ما نشان می‌دهد اگر قدمی بتوان برداشت، در حوزه‌ی اخلاق است. البته مهم است بدانیم کاری انجام می‌دهیم، کار در حوزه‌ی خرد است، ریشه‌ی این مشکلات ساختاری است، ولی ما به آن دست نمی‌زنیم. با علم به این موضوع که مشکلات ریشه‌ی ساختاری دارد، وارد عمل می‌شویم، ولی در حوزه‌ی خرد کار می‌کنیم و اخلاق از اینجا شروع به رشد می‌کند که کارهای کوچک را اخلاقی انجام دهیم. با کودتا و شکستن ساختار و... اخلاق درست نمی‌شود.

آقای دکتر توسلی:

خوشحالم که پایان بحث و فرمایشات دکتر توکل به اینجا رسید که می‌توان کاری انجام داد. سیاه سیاه نباید دید. بحران را نباید در حدی دید که هیچ کاری نمی‌توان کرد، یعنی نباید به بی‌عملی دچار شویم. احساس نگرانی و خطر هنگامی مفید است که بتوان برای عمل و از بین بردن موضوع نگران کننده اقدام نمود.

آقای مهندس عبدی:

اگر من می‌گویم بحران است، نباید نتیجه‌ی عکس گرفت که نمی‌توان کاری کرد، می‌توان این طور هم نتیجه‌گیری کرد که باید بیشتر کار کرد. اما در مورد این که در چه سطحی باید کار کرد، اعتقاد من این است که درست است که ریشه‌ی مشکلات به ساختارها مربوط است، ولی این طور نیست که اصلاً نتوان کاری کرد. اخیراً پژوهشی انجام داده بودم که نتایج آن نشان داد در شهرهایی که نهادهای مدنی فعالیت بیشتری دارند، میزان اعتیاد پائین‌تر است. این که می‌گوییم مشکلات ریشه‌ی ساختاری دارند، به این معنا نیست که فعالیت در سطح خرد اثر ندارد، به این معنی است که به تنهایی در سطح خرد نمی‌توان آن را حل کرد. ما با دروغ گفتن مبارزه می‌کنیم خودمان هم نباید دروغ بگوئیم ولی وقتی عامل ساختاری وجود دارد که تقاضا برای دروغ را زیاد می‌کند، با فعالیت اختصاصی در سطح خرد نمی‌توان آن را به طور کامل از بین برد. اما اولویت بستگی به خودتان دارد، مثلاً آقای دکتر معین پزشک کودکان هستند، برای مثال می‌گویم در همان حوزه می‌توانند NGO را راه‌اندازی کنند که در آن موضوع کمک کند. هر کسی در هر حوزه‌ای فعالیت دارد، می‌تواند آدم‌های نزدیک‌تری را به خودش گرد آورد. این مثال را برای این زدم که خیلی دور از حوزه‌هایی بود که ما داریم بحث می‌کنیم. می‌خواهم بگویم هر کسی در هر حوزه‌ای که هست، می‌تواند فعالیت داشته باشد.